

نقد علمی و "نقد" پوشش ساختاری - کارکردی

عباس سعیدی^۱

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۹/۲۰، تاریخ تایید: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵

چکیده

رویکرد پوشش ساختاری - کارکردی به مثابه چارچوبی نو در مطالعات نظامهای فضایی، بویژه نظام اسکان و تحولات آن، توسط نویسندگان در سال ۱۳۹۰ ارائه شد. از آن زمان، این رویکرد هم در محافل علمی - تحقیقاتی و هم در نهادهای اجرایی کم و بیش مورد استقبال قرار گرفته است. هرچند نقدهایی هم در باره آن صورت گرفته است. انگیزه نوشتن این مقاله در واقع پرداختن به محتوای یکی از همین نقدها و توضیح در باره برخی اصول نقد بوده است؛ گرچه مخاطب آن نه الزاماً شخص ناقد، بلکه جامعه علمی کشور، بویژه دانشجویان و پژوهشگرانی است که علاقمند به نقد بیشتر و احتمالاً کاربرد این رویکرد در پیشبرد تحقیقات خویش هستند.

کلیدواژگان: توسعه پایدار، نقد علمی؛ جغرافیا؛ نظام فضایی؛ پوشش ساختاری - کارکردی.

مقدمه و طرح مسئله

"پوش ساختاری- کارکردی"، در واقع، رویکردی است نظری در قالب پارادایم فضایی و راهبردی برای برنامه‌ریزی کالبدی- فضایی. این رویکرد در طراحی برنامه‌های عمرانی/ توسعه‌ای بر پیوستگی و هم‌پیوندی "ساختار- کارکرد" و از این رو، بر ضرورت یکپارچه‌نگری تأکید اساسی دارد. در واقع، با اینکه چندسالی پیش نیست که این رویکرد ارائه شده، اما کم و بیش مورد توجه محافل علمی و نهادهای اجرایی کشور قرار گرفته است؛ برخی پایان‌نامه‌ها و رساله‌های تحصیلی، مقاله‌ها و همچنین بعضی نقدها در این ارتباط موید این نظر است.

آشکار است که کارآمدی هر رویکرد و قالب نظری تنها از طریق نقد و ارزیابی علمی و تجربه عملی قابل اندازه‌گیری است. اما در این راستا، نکته اساسی اینجا است که نه "قبول محض" و نه "رد ناسنجیده" یک اندیشه- هیچ‌یک- نمی‌تواند در پیشبرد آن و اندیشه‌ورزی نظری- علمی بکار آید. بر این مبنا، هر اندیشه نظری برای بالیدن، نیازمند "خوانده" شدن و مورد "سنجش" قرار گرفتن است. با این وجود، گاهی "نخوانده، نقد و سنجش" می‌شود؛ از این رو، هدف اصلی این نوشته نقد نیست، بلکه کوشش شده است، با ذکر نمونه‌ای^۱، شرایط نقد، اخلاق در علم و دقت در ارائه اطلاعات بار دیگر مورد واریسی قرار گیرد. بدین ترتیب، روی سخن تنها با "ناقد" محترم نیست، بلکه منظور از این نوشتار بیشتر یادآوری برخی اصول برخورد علمی و اخلاق تحقیقاتی به دانشجویان و پژوهشگران جوان است.

نقد و شرایط آن

نقد، در معنای دقیق خود، نوعی "ارزشیابی" و روشی است منظم در بررسی نظاموار یک نوشتار یا گفتار، به‌منظور نشان دادن "بایست/نبایست" و "شایست/نشایست" آن. هرچند "نقد" یا "انتقاد" نزد افراد عادی بیشتر به معنای عیب و ایراد گرفتن و "فضاوت منفی" است؛ این نوع نقد، در مقابل نقد سازنده، "نقد مخرب" خوانده می‌شود. بدین ترتیب، هرچند نقد معنایی کم و بیش شناخته شده دارد، اما بیان معنای آن شاید کافی نباشد، چرا که آنچه مهمتر بنظر می‌آید، نقش نقد در پیشبرد "معنا" از طریق برخورد عقاید و دیدگاهها، به‌منظور گسترش دانایی است. بنابراین، اگر ناقدی به این مهم توجه نداشته باشد و از سر سودایی دیگر به نقد اندیشه‌ها بپردازد، قاعدتا اگر از کجراهه‌ای که نشان می‌دهد و خود می‌رود بگذریم، لاجرم به مصداق شعر حافظ، "عرض خود می‌بریم و زحمت دیگران می‌داریم." نکته بسیار مهم در هرگونه نوشته علمی، از جمله نقد آثار دیگران، برخورداری از "اخلاق" علمی و صداقت در گفتار و نیز درستکاری در نقل قول از دیگران است. متأسفانه در سالهای اخیر، برخی جغرافیدانان پیر و خسته یا جوان و کم‌حوصله، این عادت را نیافته‌اند که "آب را از سرچشمه بنوشند"؛ این است که مآخذ یک نوشته را مآخذ خود قرار می‌دهند و یا برای معرفی اندیشه یک نویسنده معین، نه به آثار خود او، بلکه به دیگرانی غیر از او استناد می‌کنند؛ این است که می‌گوئیم این افراد "به‌جای نوشیدن از سرچشمه، به آب جاری جلوی منزل بسنده می‌کنند!" از این ناپسندتر آن است که گاهی نقطه‌نظرات پراکنده خود را با شیوه‌ای نادرست و با ارجاعاتی "مجعول" با آثار دیگران، "تایید و تثبیت" کرده، علمی نمایش می‌دهند.

۱- رحیمی، حجت‌اله: "برنامه‌ریزی فضایی با رویکرد پوش ساختاری- کارکردی: به‌سوی پیوند جبرگرایی فضایی با انسان‌گرایی." در: برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره بیستم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۵، صص ۹۱-۱۱۴. متأسفانه این نقد کمی دیر و اخیراً توسط یکی از همکاران بدست من رسید که در اینجا از ایشان تشکر می‌نماید.

افزون بر اینها، نقد- همچون هر کار دیگری- اسباب و ابزاری دارد؛ برای ورود به نقد اندیشه‌ها، این "اسباب" در ساده‌ترین شکل خود، از جمله، عبارت خواهند بود از:

- ۱- آشنایی با شیوه‌های نقد و زبان منطق؛
 - ۲- آشنایی کافی با مقوله و فهم زبان متن مورد نقد؛
 - ۳- در نظر گرفتن هدف اصلی و دامنه بحث نویسنده متن؛
 - ۴- دسترسی و شناخت به مآخذ و تسلط به زبان آنها؛
 - ۵- هدف از نقد متن؛ و شاید عنصر مکمل این همه،
 - ۶- برخورداری از "اخلاق" علمی و صداقت در گفتار و نقل قول از صاحب متن و دیگران.
- اگر جز این باشد، یعنی مثلاً ناقد به محتوای متن و پیشینه آن، یا زبان ارجاعات متن و نیز آنچه خود برای متن "سند" قرار می‌دهد، آشنایی کافی نداشته باشد، لاجرم نیل به مطلوب حاصل نخواهد آمد و ناقد خود مصداق "ذات‌نایافته‌ای" خواهد بود- در شعر سعدی- که ادعای "هستی‌بخشی" داشته باشد.
- نکته دیگر اینکه مفاهیم علمی اغلب دارای معنایی دوپهلوی هستند: معنای سنتی و معنای نوین (مدرن). بنابراین، نمی‌توان و نیایست با اعتقاد به معنای سنتی مفاهیم، دعوی نقد معنای نوین (مدرن) آنها را داشت. در اینجا، لازم است بعضی از این موارد، در ارتباط با "نقد" پویش ساختاری- کارکردی مورد بحث بیشتر قرار گیرند.

واکاوی "نقد" پویش ساختاری- کارکردی^۱

"ناقد" پویش ساختاری- کارکردی پیش از هر چیز نوید می‌دهد که این "رویکرد... نخستین گام یعنی صورت‌بندی یک رویکرد بدیل را در برنامه‌ریزی فضایی و در ارتباط با محتوای جغرافیای اجتماعی ایران برداشته است" (ص ۹۱). نویسنده متن مورد نقد طی مقاله سال ۱۳۹۱ خود متذکر شده است که "دیدگاه پویش ساختاری- کارکردی برآمده از سالها اندیشه و کار در چارچوب پارادایم فضایی در جغرافیا ست." با این حال، آن را از لحاظ تاریخی، مبتنی بر چهار بنیاد نظری معرفی کرده است (سعیدی، ۱۳۹۱، ۱۰)؛ زیرا بر این باور است که هر اندیشه‌ای- به‌نوعی- ریشه در اندیشه‌های پیشین دارد. اما ظاهراً ناقد محترم متوجه این نکته و این تاکید "تاریخی" نشده، بر مبنای نگرش "این‌همانی" و به تصور اینکه پویش ساختاری- کارکردی، مثلاً همان مبحث رابطه انسان با فضا ست، یا بر تعاریف کانت، هگل، کریستالر، هارتسهورن و دیگران از این "دوگانه" استوار است، برای خود این رسالت را قایل شده است تا به اصطلاح خود "با روشی تحلیلی، بر نحوه صورت‌بندی دو مفهوم انسان و فضا در رویکرد فوق متمرکز شود و امکانات مفهومی آن را در برنامه‌ریزی ایران تحلیل کند" (همانجا).

بدین ترتیب، "ناقد" در آغاز مقدمه نوشته خویش، با نگرشی سنتی به جغرافیا و ظاهراً در چارچوب "امکان‌گرایی"، برای نشان دادن اهمیت جایگاه "انسان" در جغرافیا (که البته در مباحث جغرافیای سنتی، بحثی آشکار و تکراری است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد)، به هتتر، هربرتسون، کانت و همبولت اشاره می‌کند و در یک جمله بس طولانی و غیرفصیح- بدنبال هم- می‌نویسد:

۱- تاکنون دو مقاله مرتبط با هم در باره پویش ساختاری- کارکردی توسط این قلم منتشر شده است:

الف- سعیدی، عباس (۱۳۹۰)، "پویش ساختاری- کارکردی: رویکردی نظام‌وار در مطالعات مکانی- فضایی"، در: جغرافیا (فصلنامه علمی- پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، سال نهم، شماره ۲۹، تابستان، صص ۷-۱۶؛ و
ب- سعیدی، عباس (۱۳۹۱)، "پویش ساختاری- کارکردی: رویکردی بدیل در برنامه‌ریزی فضایی"، در: فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال یکم، شماره ۱، پاییز، صص ۱-۱۸.

- "هتتر معتقد است که انسان در مقایسه با سایر پدیده‌های جغرافیایی مهمتر است" (ص ۹۲)؛
 - "هربرتسون نقشه مناطق طبیعی جهان را بر مبنای انسان تولید کرد" (همانجا)؛
 - "هارتسورن نیز معتقد است که انسان معیار گزینش اشکال ناهمگون در مطالعات جغرافیایی است و" (همانجا)؛
 - "اگرچه اصطلاح جغرافیای فیزیکی توسط کانت و همبولت بکار رفته، اما از نظر آنها نیز انسان نه به‌عنوان یک موضوع فرعی، بلکه به‌عنوان یک اصل برای وحدت طبیعت مورد نظر است" (همانجا).
- گذشته از ابهام در عبارات و اغلاط فاحش در کاربرد مفاهیمی مثل "جغرافیای فیزیکی" به‌جای جغرافیای طبیعی، "ناقد" تحلیل خود را نه بر اصل نوشته هتتر مستند می‌سازد و نه به هربرتسون و البته نه به آثار متعدد کانت و نه به همبولت، بلکه همه را به "هارتسورن" [هارتسهورن] حواله می‌دهد (همانجا). البته با بی‌دقتی صفحه ارجاع نخست خود را صفحه ۴۲ می‌نویسد که در واقع، مطلب مورد نظر او در متن هارتسهورن از صفحه ۴۱ آغاز می‌شود.
- حال بهتر است نگاهی بیاندازیم به اصل نوشته هارتسهورن. او در بحث از "فضاوت در عمل"، مطالبی در رابطه با نقش انسان در مطالعات جغرافیا از قول کرافت، هتتر (Hartshorne, 1959, 41) و دفوتینز می‌آورد و سپس با تردید می‌نویسد: "این گفته‌ها بنظر من هنوز پاسخی درخور دربر ندارند که چرا ما به‌وجهی که در جغرافیا مطرح است، دست به انتخاب می‌زنیم." و توضیح می‌دهد: "این [پاسخها] مقیاسی برای "اهمیت"، بویژه در مطالعه عوارض زمین که انسان تاثیر بس خردی بر آنها دارد، بدست نمی‌دهند" (ibid, 42). در ارتباط با هربرتسون هم می‌نویسد: "هربرتسون دریافته بود که در تدوین نقشه کلاسیک خود از "مناطق طبیعی" (در اصل، مناطق اقلیمی) آنچه درواقع دنبال می‌کرد، "مناطق مبتنی بر شرایط طبیعی، آنچنان که برای آدمیان اهمیت داشت،" بود" (ibid). این گفته البته با اینکه بنویسیم: "هربرتسون نقشه مناطق طبیعی جهان را بر مبنای انسان تولید کرد."، تفاوت اساسی دارد.
- افزون بر اینها، اینکه کانت و همبولت لفظ "جغرافیای طبیعی" (به‌گفته ناقد: "جغرافیای فیزیکی") را بکار برده‌اند، چه چیزی را می‌رساند (ص ۹۲)؟ ناقد این مطلب را به صفحه ۴۸ کتاب هارتسهورن ارجاع داده است. هارتسهورن در این صفحه که سرآغاز فصلی زیر عنوان "آیا باید بین عوامل انسانی و طبیعی تفاوت قایل شد؟"، در باره دو واژه "طبیعی" و "طبیعت" سخن می‌گوید و می‌نویسد: "این دو اصطلاح برای بیان تفاوت بخشی از واقعیت که مستقل از انسان و بخشی که "انسانی" است، مورد نیاز است، زیرا روابط بین عرصه انسانی و عرصه غیرانسانی در جغرافیا از اهمیت ویژه برخوردار است" (Hartshorne, 1959, 48). سپس در ادامه، می‌نویسد: "در نظر همبولت و اسلاف او، واژه "طبیعی" برای شمول تمام پدیده‌های مورد مشاهده در بیرون از ذهن - واقعیت عینی مورد استفاده بود." آنگاه با اشاره به کتاب اصلی خود (ibid, 1948, 48ff)، توضیح می‌دهد که "همبولت و ریتز نیازی نمی‌دیدند که برای این واژه شرحی مطابق نظر جغرافیدان به‌عنوان "برخوردار از اهمیت ویژه در جغرافیا" ارائه دهند" (ibid).
- در واقع، هارتسهورن در اینجا نه تنها از کانت نامی نمی‌برد، بلکه نمی‌نویسد: "از نظر آنها [یعنی کانت و همبولت] نیز انسان نه به‌عنوان یک موضوع فرعی، بلکه به‌عنوان یک اصل برای وحدت طبیعت مورد نظر است." یا خود نمی‌گوید: "انسان معیار گزینش اشکال ناهمگون در مطالعات جغرافیایی است" و حتی از قول هتتر نمی‌آورد که "انسان در مقایسه با سایر پدیده‌های جغرافیایی مهمتر است." بدین ترتیب، در اینجا شاهد این "اخلاق بد" هستیم که "ناقد" تصویری می‌کند و برای علمی جلوه دادن آن تصور، آن را به دیگرانی که اسم و رسمی دارند، نسبت می‌دهد.
- افزون بر این، در باره نقطه‌نظرات همبولت هم بهتر است به‌جای منابع دست دوم، به کتاب خود او^۱ که ترجمه انگلیسی آن هم در دسترس است^۱، مراجعه شود. البته، برخلاف نظر "ناقد"، همبولت "برای وحدت طبیعت"، انسان

را "یک اصل" معرفی نمی‌کند، بلکه در همان پیشگفتار کتاب معروف خود، تکلیف را روشن می‌کند؛ آنجا که می‌نویسد: "همه‌جا [در این کتاب] بر تاثیر جاودانه‌ای که طبیعت مادی (فیزیکی) بر وضعیت ذهنی بشریت و بر سرنوشت انسانها می‌گذارد، تاکید ورزیده‌ام" (Humboldt, 1808, vii). بنابراین، معلوم نیست منتقد عزیز از کجا دریافته است که از نظر هومبولت، "انسان نه به عنوان یک موضوع فرعی، بلکه به عنوان یک اصل برای وحدت طبیعت مورد نظر است؟" البته اگر بتوانیم دریابیم که "انسان به عنوان یک موضوع فرعی" یا "به عنوان یک اصل برای وحدت طبیعت" اصولاً معنا دارد و اگر دارد، کدام معناست؟!

"ناقد" ظاهراً با توسل به این منابع، هرچند به شکلی نادرست، کوشش دارد، نشان دهد که در بررسی دو جزء اصلی جغرافیایی، یعنی "طبیعت" و "انسان" که در قالب جغرافیای سنتی بدان باور دارد، باید برای "انسان" وزن بیشتر و برجسته‌ای قایل بود؛ کاری که امکان‌گرایان سالهای سال بدان مشغول بوده‌اند.

در مقابل، بنظر این قلم، اتفاقاً الفرد هتتر، در چارچوب نظام علمی جغرافیایی خویش، نخستین جغرافیدانی است که انسان و محیط را بصورت دو جزء مجزا، از یکدیگر تفکیک نکرده، آن را کم و بیش بصورت یک "نظام یکپارچه" معرفی می‌کند؛ چنانکه این موضوع را در نقد نظر اتو شلوتر، از پیشگامان جغرافیای آلمان، به بحث می‌گذارد (Hettner, 1907, 580ff). او در همین قالب، جغرافیا را علمی فراتر از "کشورشناسی" و بررسی "مردم" و "سرزمینها" معرفی می‌کند (ibid, 1905, 547f). از این رو ست که هتتر را می‌توان از پیشگامان راهگشای جغرافیای نوین (مدرن) بشمار آورد. هرچند در همین راستا، شخص هارتسهورن را نیز شدیداً متأثر از همین "نظام جغرافیایی" هتتر بشمار آورده‌اند (Harvey and Wardenga, 2006).

"ناقد" در همان مقدمه (ص ۹۲)، پس از این جملات، به سراغ جغرافیدان مشهور نایجل ثریفت می‌رود و می‌نویسد: "نحوه مفهوم‌سازی فضا نیز در علوم اجتماعی بیش از همه، با تحولات درونی دانش جغرافیا پیوند خورده و مفهوم کلیدی فضا آنقدر اهمیت یافته است که ادوارد هال انسان‌شناس معروف اهمیت آن را با امور فیزیولوژیکی [؟] مقایسه می‌کند که اگرچه وجود دارند اما در باره آنها صحبتی نمی‌شود" (همانجا).

گذشته از ابهام در معنای این عبارات، اگر به نوشته ثریفت (مورد ارجاع ناقد) مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که نایجل ثریفت در همان سرآغاز مقدمه مقاله خود (p. 85) در باره جایگاه مفهوم "فضا" در جغرافیا و اهمیت آن به عنوان "ماده بنیادین" مورد بحث این علم، با تکیه بر نقل قولی از نوشته‌های دیگر، اشاره‌ای دارد به ادوارد هال و می‌نویسد: "فضا اغلب به عنوان ماده بنیادین جغرافیا در نظر گرفته می‌شود. در واقع، آنچنان بنیادین که ادوارد هال، مردم‌شناس مشهور، یکبار آن را با "سکس" مقایسه کرده [و می‌نویسد]: وجود دارد، ولی در باره آن سخن نمی‌گوییم. و اگر بگوییم، مطمئناً انتظار نمی‌رود بصورت فنی یا جدی به آن بپردازیم" (Thrift, 2009, 85). حال معلوم نیست چگونه این عبارات ساده به این فرمایش که "نحوه مفهوم‌سازی فضا در علوم اجتماعی بیش از همه با تحولات درونی دانش جغرافیا پیوند خورده" ترجمه شده و نکته مورد اشاره ادوارد هال به "امور فیزیولوژیکی" [؟] تعبیر شده است؟

البته، می‌دانیم که ثریفت در این مقاله، همچون برخی نوشته‌های دیگرش به اهمیت فضا در جغرافیا و نحوه برخورد جغرافیدانان با آن پرداخته است، اما ظاهراً محتوای این مقاله برای "ناقد" قابل توجه نبوده و فقط همان جمله آغازین نظر او را جلب نموده است؛ هرچند بنظر این قلم، نایجل ثریفت که جغرافیدانی جدی است، این مقاله خود را با "بدسلیقگی" آغاز کرده است. با این وجود، جالب است که ناقد محترم پس از ذکر مطالب دلخواه خود و ارجاع

نادرست آن به ثریفت (ص ۹۲)، این نتیجه مشعشع را می‌گیرد که "بنابراین، عجیب نیست که جغرافیای معاصر با تکیه بر این مفاهیم پیوند تنگاتنگی با مقوله برنامه‌ریزی فضایی برقرار کرده است" (ص ۹۲).

و در اینجا، اتفاقاً "عجیب" است که بنا بر چه چیزی چنین نتیجه‌ای کشف می‌شود؟ آیا بر اساس ارجاعات نادرست بالا؟ و یا اینکه ادوارد هال فضا را با "امور فیزیولوژیکی" [فیزیولوژیکی] مقایسه می‌کند؟ و یا اموری که "اگرچه وجود دارند اما در باره آنها صحبتی نمی‌شود"؟

ناقد سپس با جملات و عبارات بی‌ربط و بعضاً نامفهوم، ادامه می‌دهد: "با وجود این اشتباه [کدام اشتباه؟]، اگر گفته شود مطالعات جغرافیایی به واسطه تمرکز بر مفهوم فضا و انسان الزاماً به برنامه‌ریزی فضایی ختم می‌شود [کجا گفته شده؟] بلکه امروزه و با توجه به کثرت‌گرایی نظریه‌ای [یعنی نظری؟] درون جغرافیا [؟]، برخی از دیدگاهها اساساً، ضد برنامه‌ریزی هستند [؟] و اگرچه برنامه‌ریزی فضایی از سالهای پایانی قرن بیستم مجدداً مورد اقبال قرار گرفته است ولیکن شک‌گرایی پست‌مدرنیسم [؟] در باره پیش‌بینی‌ناپذیری جهان [؟] به کاهش علاقه به برنامه‌ریزی فضایی در دهه ۱۹۸۰ انجامید [؟]" (همانجا). و این بحث را آنقدر ادامه می‌دهد تا بدین نتیجه "مشعشع" می‌رسد که "برنامه‌ریزان بیشتر بدنبال منافع شخصی خود هستند!" (ص ۱۰۹). و البته، برای اعتباربخشی به احکام خود، می‌نویسد: "المندینگر و گراهام [؟] با تأثیر از نگرشهای پست‌مدرن، چارچوب فلسفی و روش‌شناختی رویکرد برنامه‌ریزی فضایی معاصر [؟] را به صورت موجزی [؟] با مفهوم "فضاهای نرم و مرزهای فازی [؟]" بیان کرده‌اند" (همانجا).

با مراجعه به اصل مقاله مورد استناد "ناقد"، معلوم می‌شود که او یا این مقاله را نخوانده و یا خوانده و درنیافته است. آلمندینگر، استاد اقتصاد زمین و هاوتن، جغرافیدان (که "ناقد" او را با اسم کوچک - گراهام - معرفی کرده است)، چندین اثر مشترک در نقد و ارزیابی برنامه‌ریزی منطقه‌ای در مناطق مختلف بریتانیا، بطور اعم، و ایرلند، بطور اخص، نوشته‌اند که مقاله مورد استناد "ناقد" یکی از آنهاست. البته، این مقاله چنان‌که نویسندگان آن در آغاز نوشته خود صریحاً نوشته‌اند، صرفاً به ارزیابی "طرح بازسازی" منطقه موسوم به "دروازه تیمز" که بنا بود "طی آن ۲۲۵ هزار شغل و ۱۶۰ هزار واحد مسکونی تازه برای ۳۵۰ هزار ساکنان جدید ایجاد شود" (Allmendinger and Houghton, 2009, 617) می‌پردازد و برخلاف ادعای "ناقد"، ضمن آنکه برنامه‌ریزی فضایی را اتفاقاً بیشتر به معنای "برنامه‌ریزی کاربری زمین" مطرح می‌سازند (618, 621, 632, ibid)، هیچ ادعایی در مورد تأثیرپذیری از "نگرشهای پست‌مدرن" و تعیین "چارچوب فلسفی و روش‌شناختی رویکرد برنامه‌ریزی فضایی معاصر"، مخصوصاً بصورت "موجز" ندارند.

افزون بر این، آنچه این دو به عنوان "فضای نرم" و "مرزهای مبهم" مطرح می‌سازند، در واقع، به انتقاد از نحوه منطقه‌بندی در بریتانیا باز می‌گردد که مطابق آن، مرزبندی بعضی مناطق (مرزهای مبهم) و فضاهای بینابینی یا نواحی جدید جمعیتی (فضاهای نرم) که با ویژگیهای متفاوت نسبت به نواحی مسکونی جاافتاده (فضاهای سخت)، از اهداف برنامه‌های رسمی بریتانیا به نحوی متفاوت بدور می‌مانند، مد نظر و نقد قرار می‌دهند (ibid; Houghton, G., 2010, 52ff). بنابراین، کاملاً برخلاف ادعای ناروای "ناقد" که ظاهراً متوجه منظور این دو از "فضای نرم" در مقابل "فضای سخت" نشده، بحث آنان در این مقاله (مورد استناد "ناقد") اصولاً ربطی به

۱- ظاهراً "ناقد" با زبان انگلیسی مانوس نیست. البته، ندانستن زبان بیگانه - بخودی خود - اشکالی ندارد، اما کسی که نمی‌داند، لازم است متون بیگانه را با تکیه بر همیاری آنان که می‌دانند، مورد استفاده قرار دهد. با این وجود، شایسته است کسی که تدریس و تحقیق دانشگاهی می‌کند، لاقلاً به یک زبان بیگانه (انگلیسی، آلمانی، عربی، فرانسوی، ترکی استانبولی و مانند آن) آشنایی کافی داشته باشد. البته، برای تدریس در ایران، ندانستن زبان فارسی و آگاهی نسبت به دستور زبان (مثلاً نحوه ساختن جمله و یا استفاده از قید) شرط لازم است، حتی اگر فارسی زبان مادری شخص نباشد.

"پیش‌بینی ناپذیری جهان" و یا تبیین "موجز... چارچوب فلسفی و روش شناختی رویکرد برنامه‌ریزی فضایی معاصر" ندارد.

در همین راستاست که "ناقد" در برخورد با "مآخذ" نوشته خود و بهره‌گیری به اصطلاح "علمی" از آنها، راهی بس ناصواب در پیش می‌گیرد. شاهد مثال، نحوه برخورد "ناقد" است با عنایت به "اندیشه منطقی کانت، فلسفه دیالکتیک عینی هگل، رویکرد سیستمی، پارادایم علم[؟] فضایی، نظریه منطقه‌بندی‌های روزانه و رلن و نظریه[؟] شبکه منطقه‌ای"، که ادعا می‌کند، "پیش از اقدام به تحلیل رویکرد پویش ساختاری- کارکردی هر یک از دیدگاهها و نظریه‌های فوق به ترتیب و به نحو اجمالی در سطور پیش رو معرفی خواهند شد" (ص ۹۴).

"ناقد" برای توضیح در باره "اندیشه منطقی ایمانوئل کانت"، نه لاقبل به یکی از آثار پُرشمار او، و نه حتی ترجمه فارسی "نقد خرد ناب"، بلکه به یک "دانشنامه دیجیتال" ارجاع می‌دهد؛ برای بحث در باره "دیالکتیک عینی هگل"، باز نه به آثار هگل (و نه حتی ترجمه‌های فارسی مرتبط با فلسفه هگل)، بلکه به نوشته دکتر محمدحسین تمجیدی^۱، مدرس جامعه‌شناسی و محقق "مرکز عمر خیام" در زمینه "آرمان و جادو"، با عنوان "مولفه‌های سه‌گانه و خطاهای مارکسیسم"^۲؛ برای توضیح در مورد "رویکرد سیستمی"، به کتابی از المندینگر در باره تئوری برنامه‌ریزی (۲۰۰۲)؛ و برای تبیین "نظریه منطقه‌بندی روزانه و رلن"، نه به نوشته‌های خود او، بلکه به آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس، پناه می‌برد، اما با کمال حیرت، از آثار خود گیدنز استفاده نمی‌کند، بلکه به منابع دست دوم دیگران بسنده می‌کند. جالبتر از همه اینکه در بحث از داگلاس و "راهبرد شبکه منطقه‌ای" که آن را "نظریه" می‌خواند، باز به جای اصل مقاله مشهور داگلاس (۱۹۹۸) که اغلب دانشجویان جغرافیا "فایل" آن را در اختیار دارند، به ماخذی فرعی (مارتین، ۲۰۱۲) استناد می‌کند.

از اینها گذشته، "ناقد" برای اثبات نادرستی "ساختار فضایی منظم کریستالر"[؟]^۱، به ماخذی بی‌ربط با عنوان "جایی برای فضای پلاستیک"^۳ پناه می‌برد و البته معلوم نمی‌دارد، معنای "پلاستیک" در بحث فورر چیست و محتوای این مقاله قدیمی (۱۹۷۸) و "فضای پلاستیکی"[؟] مورد نظر او، اصولاً چه ارتباطی به "تئوری مکان مرکزی" دارد؟! یا در بحث از "راهبرد شبکه منطقه‌ای" یکبار می‌فرماید: "ولی واقعیت این است که در حال حاضر گفتمان غالب توسعه در بسیاری از کشورها [؟] بر مبنای گفتمان جهانی گرا [؟] صورت‌بندی شده [؟] است و برنامه‌ریزی فضایی باید [؟] به جای نادیده‌انگاری این مفاهیم [؟]، به نحو موثری خود را درگیر فهم [؟] پیامدهای اجتماعی این گفتمان کند [؟]" (ص ۹۶).

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که "ناقد" در دسترسی و شناخت مآخذ و تسلط به زبان آنها با مشکل اساسی روبرو است. در اینجا، بنظر می‌رسد یکی از مشکلات مبنایی او دسترسی به مآخذ و نحوه ارجاعات است، تا جایی که در اغلب موارد ارجاعات او غیرمستقیم و بر منابع دست دوم استوار است این چنین است که در این موارد، نویسنده این سطور پیوسته به دانشجویانش توصیه می‌کند، "به آب جاری جوی جلوی منزل اکتفا نکنید و تلاش کنید همیشه از سرچشمه آب بنوشید!" بدین ترتیب، خواننده از همان آغاز مقاله، با کم‌دقتی و ارجاعات نادرست مقاله و شاید ضعف "ناقد" در آشنایی به زبان انگلیسی و ادراک متن توسط او روبرو است. البته نباید فراموش کرد که "ناقد" در همان آغاز "نقد" خود، با نگاهی از بالا، اعلام می‌دارد: "برخلاف طرح مباحث جدید در مقیاس جهانی [؟]، گفتمان غالب برنامه‌ریزی در بدنه دانشگاهی و سیاستگذاری کشور هنوز هم بر مبنای روایت‌های تجربه‌گرایی سازماندهی شده [؟] و تاکنون از ارائه

1 - M. H. Tamdgidi

2 - Advancing Utopistics: The Three Component Parts and Errors of Marxism.

3 - Pip Forer (1978), "A Place for Plastic Space"

یک روش‌شناسی منطبق با صورت‌بندی‌های جدید نقش‌های اساسی انسان [۹] در فضای جغرافیایی کشور [۹] ناتوان مانده و قادر به بازتعریف مفاهیم فضا و انسان بر مبنای محتوای اجتماعی جدید [۹] نیست" (صص ۹۲-۹۳). "ناقد" بدنبال این "افاضه"، دست نوازشی بر سر "پوشش ساختاری- کارکردی" می‌کشد و می‌نویسد: "در این میان، طرح رویکردهایی مانند رویکرد پوشش ساختاری- کارکردی نویدبخش گذار جغرافیای ایران از روایت‌های پوزیتویسم^۱ و پیدایش فضاهای جدید تفکر در برنامه‌ریزی فضایی [۹] است که... براساس درک ضرورت‌های کنونی فضای جغرافیایی کشور [۹] مطرح شده است" (ص ۹۳). "ناقد" پس از این اظهار لطف، ناگهان دچار تردید جدی می‌شود و با استفاده از "برچسب‌هایی" نامرتبط که در یکی- دو دهه اخیر بصورت "مدی تازه"، نقل محفل جریانی خاص در جغرافیای کشور شده و گویا برای "علمیت" گوینده و "ایجاد هراس علمی" در مخاطب، کاربردهای هم بر آن متصور است، بدون هیچ ارجاعی به متن نوشته‌های مرتبط با موضوع، می‌نویسد: "نکته مغفول اما بسیار کلیدی [۹] این است که نحوه مفهوم‌سازی فضا و انسان [۹] در رویکرد پوشش ساختاری- کارکردی مستقل از یکدیگر [۹] انجام گرفته و به‌طور متناقضی [۹]، از یک‌سو عینیت‌گرایی، برنامه‌ریزی نخبه‌گرایی [۹]، رهیافت از بالا به پایین، مفهوم آستانه در اقتصاد نئوکلاسیک [۹]، شهرنشینی شتابان و جستجوی قوانین عام [۹] را از زاویه دید انسان‌گرایی [۹] نقد می‌کند، ولی از سوی دیگر، به‌واسطه تاکید بر جغرافیای پوزیتویستی [۹] و اقتصاد نئوکلاسیک [۹]، همان موارد مورد نقد را بازتولید می‌کند [۹]" (همانجا).

بر این اساس، "ناقد" محترم ادعا و تکرار می‌کند: "بر مبنای این چشم‌انداز اولیه [۹]، نوشتار حاضر [یعنی نوشته "ناقد"] تلاش می‌کند رویکرد پوشش ساختاری- کارکردی را از جنبه‌های فلسفی و روش‌شناسی [روش‌شناختی؟] و بر مبنای دو مفهوم انسان و فضا [۹] تحلیل کرده و امکانات مفهومی [۹] آن را در برنامه‌ریزی فضایی ایران [۹] نشان بدهد" (همانجا). بنابراین، اضافه می‌کند: "به این منظور، در ادامه ابتدا مبانی نظریه‌ای [نظری؟] رویکرد پوشش ساختاری- کارکردی معرفی خواهد شد و سپس، نحوه مفهوم‌سازی مفاهیم فضا و انسان در این رویکرد [۹] تحلیل خواهد شد" (همانجا).

تا اینجا، "ناقد"، علیرغم لفاظی‌های رایج همان جریان، نوید امری مبارک را می‌دهد، هرچند ادعاهای خود را مستند به دو نوشته مرتبط با متن نمی‌کند و معلوم نمی‌دارد، در ارتباط با پوشش ساختاری- کارکردی، "امکانات مفهومی آن در برنامه‌ریزی فضایی ایران [۹]" کدام است و به‌همین ترتیب، منظور از عنوان نوشته‌اش ("به‌سوی پیوند جبرگرایی فضایی با انسان‌گرایی") را نیز به‌هیچ وجه توضیح نمی‌دهد. از این رو، اضافه شدن این عنوان فرعی به مقاله "ناقد"، این تردید را بطور جدی مطرح می‌سازد که آیا "ناقد" می‌داند "جبرگرایی فضایی" به معنای چیست؟ و باز آیا اصولاً توجه دارد که "جبرگرایی فضایی" با "انسان‌گرایی" جمع‌شدنی و پیوندپذیر نیستند؟ متأسفانه با شیفتگی خاصی، همین مفهوم را در میانه نوشته خود تکرار می‌کند؛ آنجا که می‌نویسد: "فراسوی نظم کریستالری: برنامه‌ریزی انسان‌گرا در سایه جبرگرایی فضایی" (ص ۱۰۲).

جالب توجه است که معلوم نیست چرا "ناقد"، ضمن نقیض‌گویی‌های پیاپی، این رسالت را برای خود قائل است که "مبانی نظریه‌ای [نظری] رویکرد پوشش ساختاری- کارکردی" را او باید با توسل به سطح دانایی تئوریک و سلیقه "علمی" خویش، زیر سایه "خزعبلاتی" به عنوان بحث در باره انسان‌گرایی و جغرافیای انسان‌گرا "معرفی" کند (ص ۹۳ و ۱۰۲-۱۰۳)؟ حال آنکه نویسندگان در دو مقاله مربوط به معرفی پوشش ساختاری- کارکردی هرگز از لفظ

۱- "ناقد" محترم در سرتاسر نوشته خود این لفظ را به‌همین صورت نادرست (پوزیتویسم) نوشته است که البته در شکل اسم "پوزیتویسم" و به‌شکل قید "پوزیتویستی" درست است.

"انسانگرایی" یا "جغرافیای انسانگرا" استفاده نکرده و به "جغرافیای انسانگرا"، به معنایی که "ناقد" محترم درمی یابد، هیچگونه توجه و ارجاعی نداشته است.

آیا ناقد محترم بدین گونه و با بحثهایی این چنین "تلاش" داشته است تا "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی" را از جنبه های فلسفی و روش شناسی و بر مبنای دو مفهوم انسان و فضا تحلیل کرده و امکانات مفهومی آن را در برنامه ریزی فضایی ایران نشان بدهد" (ص ۹۳)؟ یا با این بحثهای کسل کننده و ارجاعات نادرست، قصد داشته است، "ابتدا مبانی نظریه ای رویکرد پویش ساختاری- کارکردی" را "معرفی" و "سپس، نحوه مفهوم سازی مفاهیم فضا و انسان در این رویکرد [را] تحلیل" نماید (همانجا)؟

آشکار است که در نقد نظر دیگران شایسته و بایسته نیست، نظر دیگرانی را که با آن نظر در تقابل قرار دارند، جستجو کنیم و تصور کنیم آن نظر را "به طرز مستند" به "نقد" و "تردید" کشانده ایم. مثل آن است که نظر کسانی که معتقدند، "زمین به دور خورشید می گردد" را مورد تردید قرار دهیم و مثال بیاوریم که بعضی دیگر بر این باور هستند که خورشید به دور زمین می گردد؛ سپس، تصور کنیم، نظر گروه نخست با "استناد" به نظر گروه دوم "باطل" است! برای رد کسانی که به "واقعیت فضای اجتماعی" و نقش جماعتها در "تولید فضا" در وضعیتهای متفاوت اجتماعی- اقتصادی باور دارند، ساده انگاری خواهد بود، "فضای مجازی" یا "فضای پلاستیک" را به رخ بکشیم و ادعا کنیم سخنان باورمندان به مفاهیم اخیر، "سند" ردّ نقطه نظرات گروه نخست است؛ تازه آن هم با برداشتها و درک "نادرست" از متون مورد استناد به سبب ضعف در "ادراک زبانی"!

آشکار است که در نقد نظر دیگران شایسته و بایسته نیست، نظر دیگرانی را که با آن نظر در تقابل قرار دارند، جستجو کنیم و تصور کنیم آن نظر را "به طرز مستند" به "نقد" و "تردید" کشانده ایم. مثل آن است که نظر کسانی که معتقدند، "زمین به دور خورشید می گردد" را مورد تردید قرار دهیم و مثال بیاوریم که بعضی دیگر بر این باور هستند که خورشید به دور زمین می گردد؛ سپس، تصور کنیم، نظر گروه نخست با "استناد" به نظر گروه دوم "باطل" است! برای رد کسانی که به "واقعیت فضای اجتماعی" و نقش جماعتها در "تولید فضا" در وضعیتهای متفاوت اجتماعی- اقتصادی باور دارند، ساده انگاری خواهد بود، "فضای مجازی" یا "فضای پلاستیک" را به رخ بکشیم و ادعا کنیم سخنان باورمندان به مفاهیم اخیر، "سند" ردّ نقطه نظرات گروه نخست است؛ تازه آن هم با برداشتها و درک "نادرست" از متون مورد استناد به سبب ضعف در "ادراک زبانی"!

بدین ترتیب، "ناقد" در نوشتار خود همه چیز را به همه چیز متصل می کند و نام آن را "تحلیل" می گذارد؛ یعنی بسیاری از مفاهیم متنوع و کلیدواژگانی را از نوشته های من (و با بی دقتی، مقالاتی از مرحوم دکتر سعیدی رضوانی) استخراج و کنار هم می چیند (صص ۱۰۵ تا ۱۰۷) و نهایتا بدلخواه خود، نتیجه گیری و به دیگران توصیه هایی می کند. البته، در این میان "شکسته نفسی" هم می فرماید و می نویسد: "ما فکر می کنیم که بهتر است نظریه ها را به این سبب تحلیل کنیم که چارچوبی برای درک و تفکر بیشتر فراهم می کنند" (ص ۱۰۶).

"ناقد" بدون ارجاع درست به نوشته های نویسنده، بویژه دو مقاله مرتبط با پویش ساختاری- کارکردی، به تصورات خود اکتفا می کند و متاسفانه با آشفتگی آشکار می نویسد: "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی عامل انسانی را در تعریف جغرافیا به عنوان علم مطالعه رابطه انسان و محیط حذف می کند و جامعه و صورت بندی های [؟] آن را به عنوان جایگزین معرفی می کند" (ص ۱۰۴). سپس، برای توضیح ادعای خود، باز بدون ارجاعی درست، ادامه می دهد: "زیرا به تبعیت از جغرافیای ساختارگرای بویک معتقد است که انسان مفهومی عام و مطلق ولی جامعه امری واقعی است [؟]!". و باز گویا می بیند، ادعاهای او به توضیح نیازمند است، بنابراین اضافه می کند: [زیرا] "بر این باور است که انسان مغلوب صورت بندی های اجتماعی است" (همانجا).

در ادامه، "ناقد" بار دیگر حرفه‌هایی را به دیگران و در اینجا به هانس بوبک، نسبت می‌دهد و هیچ‌ماخذ درستی برای سخنان خود معرفی نمی‌کند. البته، بنظر می‌آید او قاعدتا بوبک و اندیشه جغرافیایی بوبک را نمی‌شناسد. از این جالبتر اینکه بارنز را هوادار "انسانگرایی" بحساب می‌آورد و از قول او (۲۰۱۱) می‌نویسد: "این انسان (و نه جامعه) است که هویت خاص یک کشور [؟] را منطبق بر استفاده‌های خودش [؟] شکل می‌دهد" (همانجا).

در مطالب بالا چند نکته قابل توضیح است: نخست اینکه تعریف صاحب این قلم از جغرافیا مطابق نوشته خود "ناقد" در چند سطر پایین‌تر، عبارت است از "شناسایی ساختاری-کارکردی نظامهای فضایی" و نه رابطه "انسان با محیط" یا "رابطه جامعه با محیط". دیگر اینکه معلوم نیست ناقد از کجا و با استناد به چه ماخذی، "جغرافیای ساختارگرایی بوبک" را معرفی می‌کند؟ باز معلوم نیست که بوبک یا این قلم کجا نوشته‌اند، "انسان مغلوب صورت‌بندی‌های اجتماعی است." از همه جالبتر اشاره به مقاله بارنز (۲۰۱۱) است که با مراجعه به نوشته مورد استناد "ناقد"، معلوم نمی‌شود، او در کجای مقاله خود نوشته است: "انسان و نه جامعه... هویت خاص یک کشور را منطبق بر استفاده‌های خودش شکل می‌دهد [؟]" این در حالی است که متن و صفحه مورد ارجاع "ناقد" در نوشته بارنز (Barnes, 2011, 149)، در واقع، به بررسی تطبیقی مفهوم "منطقه" و مقایسه نحوه تبیین آن در نوشته‌های برخی جغرافیدانان در گذشته آلمانی، انگلیسی و فرانسوی باز می‌گردد!

"ناقد" در جایی دیگر می‌نویسد: "رویکرد پویای ساختاری- کارکردی در نگرش به مقوله فضا و برنامه‌ریزی فضایی از پارادایم علم فضایی [؟] که به‌طور عمده [؟] مبتنی بر مکاتب فکری پوزیتویسم [پوزیتویسم؟] و اقتصاد نئوکلاسیک است [؟]، پیروی می‌کند" (ص ۹۷)؛ ضمن آنکه روشن نیست، منظور ناقد از "پارادایم علم فضایی" چیست؟ آیا چنین چیزی اصولاً موجود است؟! در واقع، "ناقد" با پذیرش فروض نادرست خود، و خلط دو مفهوم "پارادایم" و "راهبرد"، نتیجه می‌گیرد که "این راهبرد سبب می‌شود که روایت‌های تجربه‌گرایی علم [؟] مبتنی بر پیش‌بینی‌پذیری جهان اجتماعی [؟]، توجه ناکافی به فرایند تغییر اجتماعی [؟]، عینیت‌گرایی و پذیرش فضای جغرافیایی همگون [؟] و بی‌توجهی به تفاوت‌های جغرافیایی [؟] در کانون این رویکرد قرار بگیرد و ابعاد اجتماعی و اکولوژیکی [اکولوژیکی؟] را در دانش جغرافیا و حرفه برنامه‌ریزی فضایی [؟] نادیده بگیرند." (ص ۹۷-۹۸).

"ناقد" در بیان دریافتهای خود در باره پویای ساختاری- کارکردی، عباراتی را از متن استخراج می‌کند و بر آن اساس، به ابراز نظراتی می‌پردازد که در جای خود قابل بحث است، اما اصولاً "مسأله" پویای ساختاری- کارکردی نیست؛ از جمله: "واقعیت این است که توانایی درک روابط موجود با توانایی پیش‌بینی روابط آینده بسیار متفاوت است" (ص ۹۸). یا "ایجاد [؟] بزرگراه‌ها می‌تواند باعث کاهش یا افزایش ترافیک بشود [؟] و افزایش حمایت‌های مالی دولت ممکن است به افزایش یا کاهش تعداد فقرا بیانجامد [؟]" (ص ۹۹). و سپس با نتیجه‌گیری از بحث خود، می‌نویسد: "به‌همین سبب، برخلاف رویکرد پویای ساختاری- کارکردی، این نوشتار [یعنی "ناقد"] معتقد است که پدیده‌های فضایی حتی اگر تماماً هم قانونمند باشند [؟] ولی نمی‌توان آنها را دقیقاً پیش‌بینی کرد" (همانجا). جالب است که بدنبال این اکتشاف، ترجمه جمله‌ای از کتاب قدیمی هارتسهورن را شاهد بیان خود می‌گیرد که قاعدتاً مربوط به بحث هارتسهورن در باره "مسأله جبرگرایی" است (نک: Hartshorne, 1959, 153ff).

ناقد ضمن آنکه اظهار می‌دارد که "رویکرد پویای ساختاری- کارکردی بیش از هر چیز از دیدگاه‌های جغرافیای اجتماعی آلمان، به‌ویژه آراء بوبک و کریستالر متأثر است" (ص ۹۸)، ادعا می‌کند، "کریستالر به همراه بوبک در دهه ۱۹۲۰-۱۹۳۰ [؟] یک جغرافیای اجتماعی و اقتصادی ساختاری- کارکردی را تاسیس کردند [؟]" (همانجا) و این ادعا را بدون هیچ استنادی به نوشته‌های متعدد بوبک و یا کریستالر، با یک مقاله جزوه‌مانند آموزشی- مروری کم‌ارزش (Ahamer, 2012, 317) مستند می‌سازد. جالب است که نویسنده اصلی مقاله مورد استناد (گیلبرت اهامر) نیز همچون "ناقد"، با بی‌دقتی و بدون ارجاع مستقیم به کریستالر یا بوبک مطالب خود را مطرح کرده، توجه نداشته است

که کریستالر در دهه یادشده و تا سال ۱۹۲۹ در آلمان دانشجوی بود و کتاب خود را در چارچوب "جغرافیای اقتصادی" که در اصل رساله دکتری او بود، در ۱۹۳۳ منتشر ساخت (Christaller, 1933, 3)؛ ضمن آنکه هانس بوبک، جغرافیدان اتریشی نیز در این دهه، یعنی تا ۱۹۲۶ دانشجوی بود و برای نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ که در برلین دستیار بود، با "تحقیقات فضایی" بطور جدی آشنا شد (نک: سایت دانشگاه وین). البته او ارتباطی با کریستالر نداشت که به همراه او "یک جغرافیای اجتماعی و اقتصادی ساختاری- کارکردی را تاسیس" کند!

بدنبال این نکته، "ناقد" از قول همان گیلبرت اهامر ادامه می‌دهد: "دانشمندان علوم فضایی مانند کریستالر در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ معتقد بودند که تبیین مجموعه‌ای از حوادث [؟] اثبات می‌کند که الگوهای فضایی از قوانین دارای قابلیت تعمیم گسترده برخوردار هستند" (همانجا)؛ حال آنکه اهامر، هرچند باز نه‌چندان دقیق، نوشته است: "علوم فضایی طی ۱۹۵۰-۱۹۶۰ به دنبال تحلیل نظم الگوهای فضایی (فعالتهای انسانی) بودند." و سپس با تکیه بر هوپارد (۲۰۰۲)، تاکید می‌ورزد: [یعنی] "تبیین دسته‌ای از رخدادها از طریق بیان این نکته که آنها مصادیقی حاکی از قوانین و نظریه‌های معتبر عام هستند" (ibid). حال معلوم نیست در این جمله "دانشمندان علوم فضایی مانند کریستالر" کجا هستند؟ بدین ترتیب، "ناقد" نه در بحث از پویش ساختاری- کارکردی و نه در ارتباط با دیگر افراد و نقطه نظرات علمی آنان، به اصول رایج علمی واقعی نمی‌نهد و آنچه در تصور دارد را با نوشته‌ها و آثار دیگران به شکلی ظاهری "نژین" می‌کند. البته، ناقد در استناد به منابع فارسی یا انگلیسی در سرتاسر نوشته خود تقریباً به همین صورت عمل کرده است. حتی در معرفی منابع فارسی در کتابشناسی خود، هم آنها را به فارسی و هم [شاید به سودای افزایش تعداد منابع؟] ترجمه آنها را نیز ارائه کرده است! تصور می‌رود در اینجا بررسی گذرای همین مقدار از نوشته "ناقد" می‌تواند، به‌عنوان مشتق از خروار، کافی باشد که نشان دهد، ناقد در بهره‌گیری و مستندسازی مطالب خود، با چه میزان از "دقت علمی" و "صداقت حرفه‌ای" عمل کرده است.

ناقد در پرداختن به "مواد و روش پژوهش" خود اطلاع می‌دهد که نوشته او "تحلیلی- نظری" است و تلاش دارد "نحوه مفهومی‌سازی مفاهیم کلیدی [؟] انسان و فضا را در رویکرد پویش ساختاری- کارکردی ارزیابی و تحلیل کند" (ص ۹۷). سپس خبر می‌دهد که "داده‌های مورد استفاده" او در این نوشته "تحلیلی- نظری"، عبارت از "پژوهش‌هایی است که توسط دکتر عباس سعیدی در فاصله زمانی ۱۳۹۴-۱۳۴۴ [؟] و در چارچوب رویکرد پویش ساختاری- کارکردی منتشر شده‌اند." (همانجا).

بدین ترتیب، "ناقد" با بی‌دقتی تمام، عقیده دارند که من (عباس سعیدی)، بدون آنکه خود خبر داشته باشم، از زمانی که دست به قلم برده‌ام و البته، از ۱۵ سالگی، در حالی که کلاس سوم دبیرستان را می‌گذراندم، مشغول نوشتن در باره "پویش ساختاری- کارکردی" بوده‌ام! در واقع، "ناقد" محترم، ضمن بر شمردن برخی نوشته‌های این قلم طی بیش از ۳۰ سال گذشته، با شتابزدگی ناشیانه یک دانشجوی به‌هنگام تدوین کار کلاسی، دو مقاله "جغرافیای شهری چیست؟" (۱۳۴۴) و "نظری به انسان به‌عنوان یک پدیده جغرافیایی" (۱۳۵۴)، از نوشته‌های شادروان دکتر عباس سعیدی رضوانی را به‌من نسبت می‌دهد!؟

"ناقد" در برخورد با پویش ساختاری- کارکردی برخوردی متعارض و دوگانه دارد: از یک سو آن را "نویدبخش گذار جغرافیای ایران از روایت‌های پوزیتیویسم [پوزیتیویستی؟] و پیدایش فضاهای جدید تفکر در برنامه‌ریزی" برمی‌شمارد (ص ۹۳) و از دیگر سو، ضمن تکیه آن بر الگوهای پوزیتیویستی "پوزیتیویستی؟" (ص ۱۰۲)، هرچه در ذهن پراکنده خویش دارد، نثار "پویش ساختاری- کارکردی" و من نویسنده می‌کند، بدون آنکه به‌خود زحمت دهد، حتی یک مورد از آنها را بدرستی مستند سازد.

افزون بر این، آنچه در مقاله ناقد زیر عنوان "یافته‌های پژوهش" آمده (صص ۹۷-۱۰۲)، اگرچه ظاهراً با بعضی نوشته‌های مختلف این قلم "مزین" شده، اما ترکیبی است از اتصال دلخواه جملات و عبارات پراکنده به یکدیگر و

- استنباطهای آشفته از متن که متأسفانه برای این نویسنده قابل درک نبود. البته، در نظر این قلم، این گونه ادعاها که بیشتر به نوعی "سردرگمی علمی" می‌مانند، قابل پاسخگویی نیستند، چرا که این کار بیشتر به نوعی با سایه روی دیوار بحث کردن خواهد بود! با این وجود، بررسی برخی از برداشتهای "ناقد" در این قسمت می‌تواند خالی از لطف نباشد:
- "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی با تاکید بر الگوهای پوزیتیویستی [البته، منظورشان "پوزیتیویستی" است] فضا و انسان اقتصادی- عقلایی[؟] به جبرگرایی فضایی منتهی می‌شود" (ص ۱۰۲).
 - [پویش ساختاری- کاردی] "معتقد است که شرط دستیابی به توسعه این است که رفتار فرد باید در چارچوب‌های هنجارین[؟] ارائه شده از سوی این پارادایم‌ها[؟] تنظیم شود" (همانجا).
 - "بطور کلی، تاثیرپذیری رویکرد پویش ساختاری- کارکردی از انگاره‌های انسان‌گرایی از مجرای نظریه شبکه منطقه‌ای[؟] ایده منطقه‌بندی‌های روزانه[؟] صورت پذیرفته است" (همانجا).
 - "رویکرد پویش ساختار- کارکردی با طرح ایده جدید منطقه‌بندی‌های روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای به‌سوی رویکردهایی تمایل دارد که تکیه بیشتری بر کنش فردی[؟] دارند" (ص ۱۰۴).
 - "تاثیرپذیری رویکرد پویش ساختاری- کارکردی از ایده‌های مذکور[در بالا] بیانگر فاصله‌گیری آن از جغرافیای ساختارگرا، پارادایم علم فضایی و اقتصاد نئوکلاسیک است" (همانجا).
 - "[پویش ساختاری- کارکردی] تاکنون شواهد تجربی درباره چگونگی به‌کارگیری ایده منطقه‌بندی روزانه و ایده شبکه منطقه‌ای در بستر جغرافیای اجتماعی ایران ارائه نمی‌کند" (همانجا).
 - "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی علیرغم تاثیرپذیری از مفهوم آستانه در نظریه مکان مرکزی...معتقد است که برخی از کارشناسان، روستاییان را[؟] با بهانه عدم برخورداری از آستانه‌های لازم برای دریافت خدمات گرد هم آورده‌اند[؟]" (همانجا).
 - "در واقع رویکرد پویش ساختاری- کارکردی به‌گونه‌ای متناقض، با نقد مفهوم آستانه و برنامه‌ریزی از بالا به پایین به ضد خود تبدیل می‌شود و حالت خودانتقادی می‌گیرد!" (ص ۱۰۵).
 - "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی به این نتیجه رسیده است که کلید فهم ساخت‌های عینی را باید در ساخت‌های ذهنی جستجو کرد[؟]" (همانجا).
 - "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی...به تبعیت از پارادایم علم فضایی[؟] و همانند کریستالر، تمام پستی‌ها و بلندی‌ها را کنار می‌گذارد و زمین را مسطح تصور کرده و برنامه‌ریزی را در یک فضای دوبعدی تعریف می‌کند." (ص ۱۰۱).
 - "ناقد" محترم در سرتاسر "نقد" خود آنقدر از این "احکام" صادر می‌کند، تا چنان اسیر تصورات و بیانات مبهم و متعارض خویش می‌شود که ناگهان با آشفتگی، فریاد برمی‌آورد:
 - "رویکرد پویش ساختاری- کارکردی ما را[؟] با انبوهی از پرسش‌های دشوار باقی می‌گذارد[؟] بی‌آنکه پاسخی برای آن‌ها تدارک ببیند" (ص ۱۰۸).
 - هرچند سئوالاتی که ناقد محترم منتظر پاسخ آنها ست، ربطی به پویش ساختاری- کارکردی ندارد و در اصل، برخاسته از انبوهی از "مباحثی" از اینسو و آنسو ست که خود "ناقد" با چیدن گزاره‌های غیرمستند و نامرتبط در کنار هم، نزد خویش تصور و مطرح ساخته است!
 - این چنین است که "ناقد" فرضهایی را "اساس" قرار می‌دهد و خود نیز با پذیرش آنها، راجع به اینکه دیگران چه چیزی در سر داشته‌اند، ذهن‌خوانی کرده، به قضاوت می‌نشیند و البته در این میان، شروع می‌کند به آموزش دادن به دیگران، غافل از اینکه کسی که متن را درنیافته، چگونه می‌خواهد به دیگران بیاموزاند؟ مرور جملات و ترکیبات مورد استفاده "ناقد" در بالا که بیشتر به "تهمت" به "متن" مورد نقد می‌ماند، بخوبی نشان می‌دهد که در نقد و ارزیابی،

قاعدتا، شایسته نیست، فرضیات ذهنی خود را به متنی نسبت دهیم که یا آن را نخوانده‌ایم و یا خوانده‌ایم و به سبب عدم آشنایی با مقوله مورد بحث و زبان متن، آن را دریافته‌ایم. این "شیوه مرضیه دلخواه" ضمنا نشانگر نگاه از بالای "ناقد" است که خود را ناخوانده، خوانا و نادانسته، دانا معرفی می‌کند و در جایی می‌نشیند که سزاوار آن نیست! افزون بر این، "ناقد" توجه ندارد که "کشف خیال‌انگیزی" که زمانی فورر (۱۹۷۸) مطرح می‌ساخت را نمی‌بایست با عینتهای مادی قابل واریسی یکی گرفت و با "عقب‌نشست به گذشته"، کوشید وضعیتهای ملموس "حال" را دریافت! در واقع، بنظر می‌آید، گشت و گذار ناقد در جنگلی از عبارات پریشان و منابع نامرتبط، از جمله در نوشته فورر در باره "فضای لایتغیر" (و بنا بر برداشت ناقد: "فضای پلاستیک")، او را مبهوت ساخته و از درک وضعیت خود در نقد "پویش ساختاری- کارکردی" بازداشته است. در همین ارتباط، بنظر این قلم، شاهکار تحریرات "ناقد" محترم که خود نشانگر توان "تحلیلی- نظری" ایشان است، حکمی است که در پایان مقاله تحریر فرموده‌اند: "اگر جغرافیادانان پذیرفته‌اند که برنامه‌ریزی دیگر از صلاحیت مستحکم[؟] گذشته‌اش برای تولید نسخه‌گرایانه فضا[؟] برخوردار نیست، اکنون باید نشان بدهند که چگونه با مشارکت حداکثری[؟] می‌توان این فضاها را تولیدکرد" (ص ۱۱۰). [لطفاً این جمله را یکبار دیگر بخوانید!].

سخن پایانی

پویش ساختاری- کارکردی نه تنها بر ساختهای محیطی- اکولوژیک، اجتماعی- فرهنگی، اقتصادی- سیاسی و حقوقی، بلکه بر فعالتهای گوناگونی که برای پاسخگویی به نیازهای متنوع جامعه انسانی بانجام می‌رسد و همچنین، بر روابط مرتب بر این فعالیتها و نیز اثرگذاری متقابل این همه، در ارتباطی پیوسته و منطقی تاکید جدی دارد. بدین ترتیب، پویش ساختاری- کارکردی بر نظامی پیچیده استوار است که هرچند از اجزایی مرتبط تشکیل یافته، اما در چارچوبی یکپارچه و در هم‌تنیده، فراتر از تک‌تک اجزای خود عمل می‌کند. بنابراین، تجزیه ساده آن به اجزای خود، از جمله انسان، طبیعت، فضا، ساختار، کارکرد، فعالیت و مانند آن، مانع از درک نظاموار آن خواهد بود.

بر همین مبنا، در ترکیب "ساختاری- کارکردی" در این نظام، نه تقدیمی در کار است و نه تاخری. به سخن دیگر، ترکیب "ساختاری- کارکردی" در پرداختن به "نظام فضایی" نوعی "سنتز" دیالکتیکی برآمده از ساختار و کارکرد است که خود دیگر نه "ساختار" است و نه "کارکرد". بنابراین، درک "نظام فضایی" به مثابه جوهره "پویش ساختاری- کارکردی" مستلزم نوعی اندیشه ارتباطی، ترکیب‌پذیر و یکپارچه است که البته، ذهن مجردگرای تجزیه‌نگر قادر به درک آن و چنین نظامی پیچیده نخواهد بود! در واقع، آنان که چنین نگرشی تجزیه‌نگر دارند، "درختان مانع رویت جنگل خواهند بود!"

این در حالی است که "ناقد" در برخورد با "نظام فضایی" آن را به نحوی مجرد و ساده، به لفظ بسیط "فضا" بازمی‌گرداند و مدعی "تحلیل انسان + فضا" می‌گردد، غافل از اینکه این ترکیب دیگر بسادگی بازگشت‌پذیر به "فضای مفرد" و "انسان مجرد" نیست. بدینسان، "ناقد" با رویکردی سنتی به جغرافیا، در ارتباط با فضا نیز اصل را بر تفکیک فضا و انسان می‌گذارد؛ حال آنکه در این نظام، انسان جزء لایتجزای فضا ست. در واقع، در اندیشه نظاموار پویش ساختاری- کارکردی، طبیعت، انسان، مکان و فضا آنچنان درهم‌تنیده‌اند که "حضور" یکی، بی ترکیب با دیگری، قابل تصور نیست؛ در این اندیشه، "طبیعت" و "انسان" و درک "مکان" و "فضا"، برخلاف دیدگاههای سنتی جبرگرایانه یا امکان‌گرایانه، از تقدم و تاخری برخوردار نیستند و ترکیب همه آنها (و اجزایی دیگر) است که "نظام فضایی" را برپا می‌دارد. بر این مبنا و در قالب سنت فلسفه، "کلیت" جامعه انسانی در پدیداری نظام فضایی، "علت فاعلی" است، هرچند ممکن است خارج از ذات "معلول" خویش بنظر آید؛ یعنی بایست آن را در پدیداری فضا و نظام فضایی "علت بالذات" بشمار آورد.

اشکال برجسته کار "ناقد" محترم آنجا ست که در برخورد با پویش ساختاری- کارکردی دچار چند خطای فاحش می‌شود؛ نخست اینکه "فضا" را در مباحث فلسفی و نیز در علم هندسه و فیزیک با "فضای جغرافیایی" یکسان می‌بیند و تصور می‌کند با تکیه بر "فلسفه جغرافیا" می‌توان به مباحث فلسفی، از جمله شناخت روح "دیالکتیک" فریدریش هگل یا ماهیت "حردورزی نقادانه" ایمانوئل کانت ورود کرد. دیگر آنکه ضمن تجزیه انسان و فضا بر اساس نگرش سنتی جغرافیا، مباحث مربوط به مکان را با فضا خلط می‌کند. این خطاها از آنجا نشات می‌گیرد که او فضای اقلیدسی (هندسی) را اساس قرارداد، برای واژه space انگلیسی همین یک معنا و معادل را می‌شناسد و آن را همه‌جا همچون ریاضیات سنتی، برابر نهادی برای "فضا" و نظام فضایی در مباحث جغرافیای نوین بکار می‌برد. نویسنده در مقاله نخست پویش... (۱۳۹۰) متذکر شده است که "پرداختن به مقوله فضا در جغرافیا مستلزم دقت است؛ دقت در مبانی فلسفی و مفاهیم کلیدی مبتنی بر آن، بویژه مفهوم گاهی چندپهلوی "فضا" (سعیدی، ۱۳۹۰، ۹). این نوع "دقت" همان چیزی است که بنظر می‌آید، با توجه به موارد بالا، "ناقد" فاقد آن است.

بدین ترتیب، "ناقد" در چارچوب نگرش سنتی به جغرافیا، با دیدی بسیط و تجزیه‌گرا، پیش از آنکه خواننده مخاطب را به نوعی "اعوجاج" در درک مبحث بکشاند، با ردیف کردن مفاهیم (کلیدواژگان) مورد استفاده در برخی نوشته‌های پیشین نویسنده طی سالها و به مناسبت‌های گوناگون، خود به پریشانی در استدراک "مطلوب خویش" گرفتار می‌آید. شاید بدرستی وقت آن فرارسیده که جغرافیدانان ایرانی پا را از چارچوبهای تنگ مباحث سنتی "جبرگرایی"، "امکان‌گرایی" و "انسان‌گرایی" کلاسیک فراتر نهند و برای نقد رویکردهایی همچون پویش ساختاری- کارکردی، خود را با نگرشهای تازه‌تری که در آنها، تئوری شناخت، فلسفه اجتماعی و روش‌شناسی (متدولوژی) در هم می‌آمیزند، مانوس سازند.

منابع

۱. رحیمی، حجت‌اله، (۱۳۹۵)، "برنامه‌ریزی فضایی با رویکرد پویش ساختاری- کارکردی: به‌سوی پیوند جبرگرایی فضایی با انسان‌گرایی." در: برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره بیستم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۵، صص ۹۱-۱۱۴.
 ۲. سعیدی، عباس (۱۳۹۰)، "پویش ساختاری- کارکردی: رویکردی بدیل در مطالعات مکانی- فضایی"، در: جغرافیا (فصلنامه علمی- پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، سال نهم، شماره ۲۹، تابستان، صص ۷-۱۶.
 ۳. سعیدی، عباس (۱۳۹۱)، "پویش ساختاری- کارکردی: رویکردی بدیل در برنامه‌ریزی فضایی"، در: فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال یکم، شماره ۱، پاییز، صص ۱-۱۸؛
 4. Ahamer, Gilbert (2012), "Human Geography trains diverse perspectives on global development,"
 5. Multicultural Education & Technology Journal, Vol. 6 Iss 4, pp. 312 – 333 ;
 6. Ilmendinger, Phil and Haughton, Graham (2009), "Soft spaces, fuzzy boundaries, and metagovernance: the new spatial planning in the Thames Gateway", in: Environment and Planning, volume 41, pp. 617- 633 ;
 7. Barnes, Trevor J. (2011), "From Region to Space", in: Agnew, John A. and Duncan, James S. (eds), The Wiley-Blackwell Companion to Human Geography, West Sussex, pp. 146-160 & 161-176 ;
 8. Christaller, Walter (1933), Die Zentralen Orte in Süddeutschland, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, Darmstadt
 9. Douglass, Mike (1998), "A Regional Network Strategy for Reciprocal Rural-urban Linkages." in: TWPR, 20(1), pp. 1-33;
 10. Forer, Pip (1978), "A Place for Plastic Space?", in: Progress in Human Geography, Volume 2, issue 2, pp. 230-267 ;
 11. Hartshorne, Richard (1939), The Nature of Geography, The Association of American Geographers ;
 12. Hartshorne, Richard (1959), Perspective on the Nature of Geography, Rand McNelly & Company, Chicago ;
 13. Harvey, Francis and Wardenga, Ute (2006), "Richard Hartshorne's adaptation of Alfred Hettner's system of geography", in: Journal of Historical Geography, 32, pp. 422-440 ;
 14. Haughton, G., Allmendinger, Ph. et al (2010), The new spatial planning: territorial management with soft spaces and fuzzy boundaries, Routledge, London/New York ;
 15. Hettner, Alfred (1905), "Das Wesen und die Methoden der Geographie", in: Geographische Zeitschrift, 11. Jahrg., 10. H., S. 545-564 ;
 16. Hettner, Alfred (1907), "Über das Verhältnis von Natur und Mensch. Randbemerkungen zu Schlüters", in: Geographische Zeitschrift, 13. Jahrg., 10. H., S. 580-583 ;
 17. Von Humboldt, Alexander (1808), Ansichten der Natur, 1. Band, Tuebingen ;
 18. Thrift, Nigel (2009), "Space: the Fundamental Stuff of Geography", in: Clifford, Nicholas J. et al (eds.), Key Concepts in Geography, 2. Editin, SAGE Publications Ltd, London; pp. 85-96 ;
 19. Universitaet Wien, <https://geschichte.univie.ac.at/en/persons/hans-bobek-prof-dr>
- برای مطالعه بیشتر:
۲۰. اخگری، مهدی (۱۳۹۵)، پویش ساختاری- کارکردی در تحولات سکونتگاه‌های روستایی شمال کلانشهر مشهد، دانشگاه پیام‌نور، تهران (رساله دکتری)؛
 ۲۱. بیات، مصطفی (۱۳۹۶)، جایگاه برنامه ریزی فضایی در توسعه پایدار سکونتگاه های روستایی- مورد: ناحیه خمین، دانشگاه شهید بهشتی، گروه جغرافیای انسانی و آمایش، نیمسال دوم ۹۷-۱۳۹۶ (رساله دکتری)؛
 ۲۲. جندقیان بیدگلی، سعیدرضا (۱۳۹۴)، پویش ساختاری- کارکردی و دگرگونی مکانی- فضایی سکونتگاه‌های روستایی (۹۰-۱۳۵۵) مورد: شهرستان آران و بیدگل (استان اصفهان)، گروه جغرافیای انسانی ، دانشکده علوم زمین، دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵ (رساله دکتری)؛

۲۳. درویشی، عزیزپور، رحمانی فضلی و بیرانوندزاده (۱۳۹۱)، "چشم‌انداز مطلوب نظام اسکان سکونتگاههای روستایی مستقر در دریاچه سد سیمره"، در: آمایش جغرافیایی فضا، سال دوم، شماره ششم، زمستان، صص ۹۹-۱۱۶؛
۲۴. سعیدی، عباس؛ رحمانی فضلی، عبدالرضا؛ عزیزپور، فرهاد؛ محبی، علی‌اکبر (۱۳۹۲)، "مسکن و پیوستگی ساختاری-کارکردی: بحثی در نظام‌وارگی فضای روستایی-مورد: روستاهای بخش راز و جرگلان شهرستان بجنورد (خراسان شمالی)"، در: جغرافیا (فصلنامه بین‌المللی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، سال یازدهم، شماره ۳۹، زمستان (۱۳۹۲)، صص ۹-۳۲؛
۲۵. سعیدی، عباس (۱۳۹۳الف)، "جایگاه منظومه‌های روستایی در برنامه‌ریزی توسعه پایدار کالبدی-فضایی"، ارائه بصورت سخنرانی در اولین همایش برنامه‌ریزی کالبدی-فضایی توسعه پایدار روستایی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، اردیبهشت ۲-۳ تیرماه (۱۳۹۳)؛
۲۶. سعیدی، عباس (۱۳۹۳ب)، "پیوستگی توسعه روستایی-شهری در قالب منظومه‌های روستایی در راستای توسعه متوازن و پایدار منطقه‌ای" در: مجموعه مقالات برگزیده همایش ملی توسعه پایدار و متوازن منطقه‌ای، وزارت کشور، ۱۲ و ۱۳ اسفند ۱۳۹۳، صص ۲۶-۴۱؛
۲۷. سعیدی، عباس؛ جندقیان، سعیدرضا؛ محبی، علی‌اکبر (۱۳۹۴)، "واریس پویش ساختاری-کارکردی در مطالعات منطقه‌ای-مورد: مطالعه تطبیقی نواحی آران-بیدگل (کاشان) و راز-جرگلان (بجنورد)"، در: جغرافیا (نشریه علمی-پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، سال سیزدهم، شماره ۴۴، بهار؛
۲۸. سعیدی، عباس؛ عبدالرضا رحمانی فضلی؛ عزیزپور، فرهاد؛ بیات، مصطفی (۱۳۹۶)، "تحلیل ساختار فضایی ناحیه خمین با تأکید بر برنامه‌ریزی فضایی"، در: فصلنامه اقتصاد فضا و برنامه‌ریزی روستایی، سال ششم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶ (پیاپی ۲۰)، صص ۴۱-۵۸؛
۲۹. سعیدی، عباس؛ طالشیی، مصطفی؛ ضیاء نوشین، محمدمهدی (۱۳۹۶)، "تحلیل شبکه سازمانی موثر بر خزش روستایی در سکونتگاههای روستایی پیرامون همدان"، در: فصلنامه پژوهشهای روستایی، دوره ۸، شماره ۳، پائیز ۱۳۹۶، صص ۴۵۴-۴۶۹؛
۳۰. سعیدی، عباس؛ معصومی، کاوه؛ رحمانی فضلی، عبدالرضا؛ اطاعت، جواد (۱۳۹۷)، "حکمروایی اب و توسعه منطقه‌ای-مورد: منطقه آبیاری کرخه (خوزستان)"، در: جغرافیا (فصلنامه علمی-پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران)، دوره جدید، شماره ۵۶، بهار ۱۳۹۷؛
۳۱. ضیاء نوشین، سیدمهدی (۱۳۹۶)، پیامدهای ساختاری-کارکردی خزش روستایی در سکونتگاههای روستایی پیرامون همدان، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور، گروه جغرافیا، نیمسال دوم ۱۳۹۵-۱۳۹۶ (رساله دکتری)؛
۳۲. محبی، علی‌اکبر (۱۳۹۵)، نظام فضایی و پایداری روستایی با تأکید بر دیدگاه پویش ساختاری-کارکردی؛ مورد: ناحیه راز و جرگلان (خراسان شمالی)، گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم زمین، دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵ (رساله دکتری)؛
۳۳. معصومی، کاوه (۱۳۹۷) عملکرد فضایی حکمروایی آب و نقش آن در توسعه پایدار و متوازن منطقه‌ای-مورد: منطقه آبیاری کرخه (خوزستان)، دانشگاه شهید بهشتی، گروه جغرافیای انسانی و آمایش، نیمسال اول ۹۸-۱۳۹۷ (رساله دکتری)